امام خمینی (ره) و مهندسی فرهنگی

دکتر اکبر اشرفی

هویت فرهنگی هر ملتی ریشه در تاریخ، باورها، ارزش‌ها، آداب و رسوم آن ملت دارد و همین هویت نوع رفتار جمعی و شخصی آن جامعه را با جهان اطراف و نیز با شهروندان یک اجتماع مشخص می‌کند. در این میان دین و مذهب از ابتدای ظهور خود نقش بسیار تعیین کننده‌ای در هویت‌بخشی به معتقدان خود ایفا نموده و آنها را از «دیگران» جدا کرده است.

پس از رنسانس در غرب و گسترش عقیده انسان محوری در اروپا و جهان مدرنیته و عناصر آن به مثابه بستر هویت جدید فرهنگی، غرب با ایجاد نگرش جدیدی نسبت به انسان و جهان و ترسیم رابطه‌ای تازه بین این دو، سودای ترسیم هویت جدیدی را به جای هویت قدیم در سر داشت. در این راستا و در قدم اول نقش سنت و مذهب در تعریف و هویت‌یابی انسانها نفی گردید و عناصر مدرن چندی از قبیل: ملیت، مرز جغرافیایی، زبان و غیره از عوامل هویت بخشی به شمار رفت.

پس از پیروزی انقلاب مشروطه در ایران و گسترش مفاهیم متولدشده از مدرنیته در این کشور، تحولات اندیشه‌ای و هویتی مهمی به وجود آمد که مهمترین تحول را می‌توان زیر سؤال رفتن هر آنچه مربوط به گذشته تحت عنوان «سنت» می‌شد، دانست و در این راستا مذهب و عناصر دینی فرهنگ ایران تحت تأثیر نفی عناصر سنتی در غرب، به منزله مانع رسیدن ایران به غرب تلقی گردید و به روش‌های مختلف با آن مبارزه شد که اوج این مبارزه را می‌توان در دوران پهلوی اول مشاهده کرد. در این دوره با تمام مظاهر مذهبی مربوط به هویت ایرانیان مبارزه و برخود خشن صورت گرفت.

از سوی دیگر در ساختار سیاسی نیز ضمن معطل گذاشتن اصل دوم متمم قانون اساسی که به نظارت مجتهدان شیعه بر مصوبات مجلس جهت مشروعیت بخشیدن به سلطنت مشروطه در نظر گرفته شده بود، در عمل هر گونه تجلی مذهبی و دینی هویت ایرانی نفی شد و با سخت گیری نسبت به عالمان و حوزه‌های دینی در عمل نقش اجتماعی و سیاسی دین و متولیان دینی نادیده گرفته شد. (۱) همزمان با نفی بعد دینی فرهنگ ایرانیان، نهادهای فرهنگی متعددی به وجود آمد که وظیفه آنها گسترش و تقویت عناصر باستانی فرهنگ ایرانی و یا عناصر مدرن حاصل از مدرنیته غربی بوده است. در این زمینه تأسیس سازمان پرورش افکار (۲) و تأسیس دانشگاه‌های مختلف در کشور قابل اشاره است. بنابراین پس از پیروزی انقلاب مشروطه در ایران به نوعی مهندسی فرهنگی در دستور کار دولت قرار گرفت که احیای عناصر باستانی (پیش از اسلام) و گسترش عناصر مدرنیته در کشور از اهداف آن به شمار می‌رفت.

با عزل رضاشاه از سلطنت در سال ۱۳۲۰ و تبعید وی از کشور، جریان‌های مختلف فکری و فرهنگی به دلیل خلا ناشی از حذف یک دیکتاتور مستبد، به وجود آمدند که یکی از این جریانهای فکری در پی احیای عناصر مذهبی در کشور بود و امام خمینی به همین جریان فرهنگی و فکری تعلق دارد. نگارش کتاب «کشف الاسرار» از سوی امام خمینی در سال ۱۳۲۴ نشان دهنده همین دغدغه ایشان نسبت به احیای مجدد مذهب در کشور می‌باشد که در طول دوران خفقان رضاشاهی نفی گردیده بود. با قدرت گیری مجدد محمدرضا شاه، مخصوصا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بالاخص پس از وفات آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰، اقدامات رضاشاهی این بار از سوی جانشین خلف وی دنبال گردید که با اعتراض شدید امام خمینی روبرو شد. این رویارویی در نهایت منجر به پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری یک مرجع تقلید شیعه و جایگزینی نظام سیاسی جدیدی تحت عنوان «جمهوری اسلامی» به جای «سلطنت مشروطه» شد. امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران همه تلاش خود را جهت تبیین، احیا، گسترش و اجرای عناصر فرهنگ اسلام به کار گرفت که می‌توان همه تلاش‌های ایشان را تحت عنوان «مهندسی فرهنگی» برای یک جامعه شیعی با نام «اسلام ناب محمدی (ص)» در نظر گرفت که این مقاله به دنبال بررسی همین مسأله است.

مفهوم فرهنگ

فرهنگ به معنای وسیع آن عبارت است از «نظامی از باورها، ارزش‌ها، رسوم و رفتاری که اعضای جامعه به‌کار می‌بندند تا خود را با جهانشان و نیز با یکدیگر سازگار سازند و آن را از طریق آموختن از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهند.» (۳)

بنابر تعریف فوق، فرهنگ نه تنها رفتارهای اجتماعی، بلکه شیوه‌های اندیشیدن را نیز در بر می‌گیرد و انسانها در خلال آموزش فرهنگی خود، یاد می‌گیرند که چه معناهایی را باید به رویدادهای جهان اطراف خود به ویژه به رفتارهای دیگران نسبت دهند تا بتوانند این رفتارها و حوادث را فهم کنند و در برابر آن واکنش مناسب نشان دهند. بنابراین بسته به نوع آموزش‌ها و خصوصیت‌های فرهنگی هر جامعه، معنای کنش‌های خاص در زمینه‌های فرهنگی متفاوت، می‌تواند تفسیرهای متفاوتی بپذیرد. به این ترتیب عناصری که با آموزش‌های فرهنگی در میان افراد هر منطقه و کشوری درونی می‌شود، هویت فرهنگی آن کشور را تشکیل خواهد داد. بر همین اساس کسانی که دارای مذهب، عقاید، آداب و رسوم و زبان مشترکی هستند، از هویت فرهنگی واحدی برخوردار می‌شوند و اختلاف در میان این عناصر فرهنگی عامل تمایز فرهنگی به شمار می‌رود؛ یعنی « دیگران» و «غیرها» کسانی خواهند بود که وجه مشترکی با این عناصر فرهنگی ندارند. (۴)

عوامل چندی در به وجود آمدن هویت فرهنگی نقش دارند که از این میان مذهب و ملیت دو عنصر مهم هویت بخش به شمار می‌روند. دین و مذهب از گذشته تاکنون عامل به وجود آورنده هویت مشخص برای معتقدان خود و تمایز میان آنها و کسانی‌که به آن اعتقاد نداشته‌اند، بوده است؛ به این معنی که هویت فرهنگی انسان‌ها دین و مذهب آنها شناخته می‌شده و «یهودی» و «مسیحی» و «مسلمان» بودن، هویت فرهنگی انسان‌های مختلف را به نمایش می‌گذاشته است. به این ترتیب دین و مذهب رکوردهای اجتماعی مختلفی از قبیل «اجتماعی کردن اعضای جامعه»، «کاهش کشمکش»، «تحکیم ارزشهای مشترک»، «یکپارچه سازی جامعه و نگه داشتن ثبات اجتماعی»، «تنظیم منابع» و «تقویت نظارت اجتماعی» را بر عهده داشته است و به همین دلیل هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که دین در آن نقش نداشته باشد. دین طرحی از آنچه که جهان باید باشد به دست می‌دهد و برای همین می‌تواند رفتار اقتصادی و سیاسی را راهنمایی کند. (۵)

به این ترتیب، نقش دین در هویت فرهنگی جوامع انکار ناپذیر بوده و همواره دین در سازمان دادن به زندگی اجتماعی انسانها مؤثر بوده که این نقش در فرهنگ‌ها و محیطهای مختلف، متفاوت بوده است. در عصر مدرن و پس از رنسانس نقش تعیین کننده مذهب در هویت بخشی به انسانها کم‌رنگ‌تر شد و در عوض مرزهای جغرافیایی به امری مهم و هویت بخش تبدیل گردید.

> **نقش دین در هویت فرهنگی جوامع انکار ناپذیر بوده و همواره دین در سازمان دادن به زندگی اجتماعی انسانها مؤثر بوده این نقش در فرهنگ‌ها و محیطهای مختلف، متفاوت بوده است**

یکی از نویسندگان غربی، تاریخ تفکر در غرب را به سه دوره «عصر دین»، «عصر علم» و «عصر اضطراب» تقسیم کرده است. او معتقد است که در عصر دین، درغرب کلیسا حاکم بوده و در قرون وسطی، قرائت خاص کلیسا در تمامی امور فکری و اجتماعی بر زندگی مردم آن عصر حاکمیت داشته است. (۶) ولی در عصر علم، «علم» به مثابه مجموعه دانش، روش، نگرش ذهن و متافیزیک، نیروی جهت دهنده، تمدن غربی و جانشین الهیات (تئولوژی) و متون قدیمی گردید. در این عصر علم نگرش انسانها به رسوم و سنت را تغییر می‌دهد و استقلال او از گذشته را اعلام می‌کند. (۷) در دوره سوم، یعنی عصر اضطراب ـ که از قرن بیستم و پس از جنگ جهانی اول شروع می‌شود ـ تمدن اروپا همچون تمدن‌های نینوا، بابل و پرسپولیس به سستی و افول می‌گراید؛ چرا که با وقوع جنگ جهانی اول محدودیت‌های مدرنیسم ـ که با بی‌نظمی در حوزه تفکر و اندیشه همراه و فاقد نظام ثابت و مرجع برای زندگی و تفکر بود ـ آشکار می‌شود و این خود ویژگی عصر مدرن است. (۸) در این عصر نه تنها «مرگ خدا»، بلکه «مرگ انسان»، «مرگ اروپا» و در واقع مرگ تمامی بت‌های مدرن موجب ترس و اضطراب شده است و این امر که در عصر بزرگ علم، «علم» عامل ترس و عدم اطمینان می‌شود، امری تناقض نما است. (۹)

از دیدگاه نویسنده فوق، نقش دین در هویت بخشی به جوامع غربی تنها در قرون وسطی خلاصه می‌شود و در عصر دوم، دین جای خود را به علم داده و تکیه گاه اصلی انسان قرار گرفته است. ولی در عصر اضطراب انسان غربی تمامی تکیه گاههای سنتی و مدرن خود را از دست داده و در واقع دچار بی هویتی شده است.

هویت فرهنگی در ایران

به نظر می‌رسد که می‌توان سه لایه مختلف را در هویت فرهنگی در ایران از همدیگر متمایز کرد و آن را شامل لایه‌های ایرانی، اسلامی و غربی دانست. قبل از پذیرش اسلام از سوی ایرانی‌ها، عناصر فرهنگی ایران باستان هویت فرهنگی آنها را تعریف می‌کرد که پس از اسلام، فرهنگ اسلامی نیز به مثابه لایه دوم در فرهنگ باستانی ایرانیان ادغام شد و فرهنگ ملی ـ اسلامی، هویت ایرانیان را تشکیل داد. لایه سوم نیز در عصر مشروطه شکل گرفت که حاصل تماس ایرانیان با جهان مدرن و تجدد غربی بوده است.

پس از پیروزی مشروطه در ایران، تلاش جریان فکری غالب این بوده است که هر آنچه را که مربوط به سنت و از جمله مذهب بوده است، از صحنه اجتماع حذف نماید که این امر تعارضاتی را میان نخبگان فکری ـ اجتماعی به وجود آورد و حاصل این تعارضات فکری بی ثباتی سیاسی و اجتماعی در ایران بوده است. ظهور رضاشاه ناشی از همین بی ثباتی و در راستای برقراری نظم و امنیت سیاسی و اجتماعی بود. پهلوی اول پس از تحکیم سلطنت خود، تعریف جدیدی را برای هویت ایرانی جستجو می‌کرد که عبارت بود از احیای لایه اول هویت ایرانی (باستان گرایی) به همراه اخذ تأسیسات تمدنی مدرنیته غربی. در این راستا او به شدت با مذهب مخالفت کرد و عناصر مذهبی را به شدت سرکوب نمود. پهلوی دوم نیز پس از تحکیم اقتدار خود مخصوصا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، همان راه پدر را استمرار بخشید. در این میان امام خمینی به عنوان یک مرجع تقلید شیعیان در برابر حذف مؤلفه‌های مذهبی از حیات اجتماعی و سیاسی ایران ایستادگی کرد و اقدامات پهلوی اول و دوم را در راستای هویت زدایی از ایران اسلامی و غرب گرایی پهلوی‌ها تلقی کرد.

> **امام خمینی (ره) مهندسی فرهنگی را عبارت از احیای هویت فرهنگی اصیل اسلامی ـ انسانی می‌داند که این امر با شناخت صحیح از خود و نفی اتکا به دیگران ـ به مثابه غیرها ـ عملی می‌شود. این مهندسی فرهنگی عناصری را پرورش می‌دهد و عناصر ضد آن را نفی می‌کند. استقلال، خودباوری، حفظ کرامت اصیل انسانی حاصل مهندسی فرهنگی‌صحیح از طریق نهادهای فرهنگی مخصوصاً آموزش و پرورش از دیدگاه امام خمینی است که با نفی‌غیرها، نفی تقلید غیر عقلانی از دیگران و نفی سلطه‌پذیری همراه خواهد بود**

امام خمینی و تلاش برای مهندسی فرهنگی

نگرش امام خمینی به هویت ایرانیان ناشی از جهان‌بینی تشیع بوده است و تلاش ایشان برای احیای همین امر به همراه پذیرش عناصر مقبول ملی قابل تبیین است به گونه‌ای که از نظر ایشان ملی گرایی صحیح تعارضی با اسلام ندارد و لذا هم می‌توان مصالح ملت را دنبال کرد و هم به آموزه‌های اسلام پایبند بود. روح چنین دیدگاهی تکیه بر استقلال ایران با اجرای مؤلفه‌ها و آموزه‌های تشیع است که از این رهگذر می‌توان هویت صحیح ایرانی ـ اسلامی‌را به دست آورد و از گم شدگی و بی هویتی نجات یافت؛ «هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال پیدا کند الا اینکه خودش را بفهمد. مادامی‌که خودشان را گم کردند و دیگران را به جای خود نشانند، استقلال نمی‌توانند پیدا کنند... این گمشده خودتان را پیدا کنید، گمشده شما خودتان هستید، شرق خود را گم کرده و شرق باید خودش را پیدا کند.» (۱۰)

به این ترتیب یکی از تلاش‌های امام خمینی در راستای مهندسی فرهنگی، تلاش برای تبیین قاعده‌ای کلی برای بازیابی هویت خویش بوده است که یکی از راههای عمده آن کسب استقلال از غرب و قبله قرار ندادن آن است؛ «هر قصه‌ای که پیش آید قبله‌شان غرب است» (۱۱) از دیدگاه ایشان حرکت به سمت غرب منجر به از دست دادن هویت اصیل خود و خروج از صراط مستقیم تبیین شده از منظر اسلام است. از سوی دیگر ایشان ضمن نفی راه غرب، از شرق ملحد نیز تبری می‌جوید و با بهره جستن از آموزه‌های اسلامی در قرآن تحت عنوان «لا شرقیه و لا غربیه» یک شعار محوری با عنوان «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» طراحی می‌کند. این شعار، ضمن نمایش استقلال محوری در مبارزات امام خمینی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز یکی از اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌گردد که مبین نفی غیریت و اثبات هویت مستقل برای خود و نوعی مهندسی فرهنگی متناسب با آموزه‌های فرهنگ بومی است؛ «ایران از همان بدو انقلاب و از قبل از بدو انقلاب که شالوده انقلاب ریخته می‌شد، مسیر، مسیر انبیا بوده، مسیر، مسیر مستقیم نه شرقی، نه غربی و جمهوری اسلامی بود. تاکنون هم ملت ما، به همان مسیر باقی است.» (۱۲)

> **نگرش امام خمینی به هویت ایرانیان ناشی از جهان‌بینی تشیع بوده است و تلاش ایشان برای احیای همین امر به همراه پذیرش عناصر مقبول ملی قابل تبیین است به گونه‌ای که از نظر ایشان ملی گرایی صحیح تعارضی با اسلام ندارد و لذا هم می‌توان مصالح ملت را دنبال کرد و هم به آموزه‌های اسلام پایبند بود. روح چنین دیدگاهی تکیه بر استقلال ایران با اجرای مؤلفه‌ها و آموزه‌های تشیع است که از این رهگذر می‌توان هویت صحیح ایرانی ـ اسلامی‌را به دست آورد و از گم شدگی و بی هویتی نجات یافت**

«انقلاب اسلامی یک انقلاب عادی نیست و متکی به هیچ یک از دو قطب شرق و غرب نمی‌باشد. از این جهت، با پیمودن صراط مستقیم لا شرقیه و لاغربیه در مقابل هر دو قطب ایستاده است.» (۱۳)

امام خمینی با بیان دیگری از آموزه‌های اسلامی «لاشرقیه و لاغربیه» تحت عنوان «مغضوب علیهم» و «ضالین»، مسیر صحیح را که همان صراط مستقیم است، در نفی هر دو آنها و استقلال از آن دو می‌داند؛ «ما نه طرف «مغضوب علیهم» می‌رویم، نه طرف «ضالین» و نه طرف غرب می‌رویم، وقتی ما می‌توانیم این طور باشیم و به صراط مستقیم عمل کنیم که همزمان با هم باشیم.» (۱۴)

اصطلاحات به‌کار رفته در کلام امام خمینی نشان دهنده توجه کامل ایشان به آموزه‌های فرهنگ خودی و تلاش برای احیای مجدد آنها در برابر فرهنگ‌های مهاجم غربی و شرقی می‌باشد. به عبارت دیگر می‌توان بیانات و اندیشه‌های امام خمینی را در واقع تفسیری از قرآن به حساب آورد؛ تفسیری که از آن تحت عنوان «اسلام ناب محمدی» یاد می‌شود. چنین اسلامی است که به دنبال مهندسی فرهنگی خاصی است که در واقع به مثابه احیای یک نظام سیاسی اجتماعی مستقل از غرب و شرق می‌باشد. در چنین نظامی دین مجددا در محور امور قرار می‌گیرد. دقیقا از همین منظر انقلاب اسلامی در ایران را می‌توان از سایر انقلاب‌های جهان متمایز کرد؛ «زیرا همه انقلاب‌ها برای رسیدن به فضای مدرنیته، علیه گذشته خود و با هدف کمرنگ تر کردن اثر دین در بخش‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه خویش قیام کردند. از این رو نظامهای ایجاد شده از سوی آنها به اصطلاح سکولار و یا لائیک بودند؛ یعنی نظامهای سیاسی که دین را در حاشیه قرار می‌دهند؛ درحالی که انقلاب اسلامی ایران، نقطه مقابل این تفکرات بود و چنین اندیشه‌ای است که می‌تواند تمدنی را بسازد و به خوبی جلوی غرب بایستد.... در چنین تمدنی احیای یک فرهنگ اسلامی با نگاهی جدید از سوی امام خمینی، نظام اجتماعی ـ سیاسی جدیدی را به وجود آورد.» (۱۵)

صراط مستقیم، ضابطه مهندسی فرهنگی

با بررسی دیدگاهها و اندیشه‌های امام خمینی می‌توان دو راهی‌های متضاد از قبیل حق و باطل، سبیل‌الله و سبیل طاغوت، صراط مستقیم و راه مغضوبین در ضالین و غیره را از هم تشخیص داد. هر کدام از این دو راه رهروان خاص خود را دارند به گونه‌ای که عامل تعیین کننده در شناسایی و جذب همراهان، اصل هویت و اشتراک در راه است. در این راستا اهمیت راه و صراط از «همراه» مهمتر می‌باشد و به همین دلیل امام خمینی، دوستی، نزدیکی یا دوری و جدایی خود از افراد را براساس درستی راه و در صراط مستقیم بودن آنان می‌سنجد؛ «من بارها اعلام کرده‌ام که با هیچ کس در هر مرتبه‌ای که باشد عقد اخوت نبسته‌ام. چهارچوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است.» (۱۶)

به این ترتیب صراط مستقیم پیوسته در کانون اندیشه‌های امام خمینی قرار دارد و قرب و بعد افراد بر مبنای وضعیت آنان با همین صراط پیوسته متغیر و تنظیم می‌شود. اصالت راه تا آنجا است که ایشان حتی در فرض غربت و تنهایی نیز همچنان بر آن استوار است: «اگر خمینی یکه و تنها هم بماند به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت پرستی است ادامه می‌دهد.» (۱۷)

از سوی دیگر این راه خدا و صراط مستقیم «باید به صورت دسته جمعی و کاروانی طی شود و اکثریتی قابل توجه، خود را در کاروانی به نام مؤمنان فی سبیل الله هویت شناسی و هویت یابی کنند. در واقع کاروان نماد احساس هویت واحد رهروان آن است... بدون وحدت و اجتماع ملت در راه خدا و بدون همراهی اکثریت، هیچ کاری نمی‌توان کرد. اعتماد و اتکای به مردم مسلمان از محکمات اندیشه سیاسی امام خمینی برای رفتن در راه خدا است. اندیشه پیمودن و سیر و سلوک سیاسی راه خدا بی‌مردم، بذرافشانی در هواست.» (۱۸)

دقیقا بر مبنای همین اندیشه است که در نگرش امام خمینی هویت‌هایی مانند هویت قومی، نفی نمی‌شود بلکه از آن به عنوان مرحله‌ای آغازین و گذرگاه یاد می‌شود و نه توقفگاه، «زیرا کمال هویت انسانی در آن است که فرد با طی مراحل رشد به هویتی بالاتر یعنی هویت ملی اسلامی و هویت دینی دست یابد.» (۱۹)

در این نگرش رابطه تعاملی بین اسلام و ایران برقرار می‌گردد و امام خمینی ملی گرایی غیر متعارض با اسلام را تایید می‌کند و صرفا با وجهی از ناسیونالیسم ایرانی که در صدد حذف اسلام باشد مخالفت می‌کند. «ملی به معنای صحیح آن، نه آنچه که روبروی اسلام عرض اندام می‌کند» (۲۰)

آموزش و پرورش مهمترین وسیله مهندسی‌فرهنگی

از دیدگاه امام خمینی آموزش و پرورش مهمترین وسیله برای مهندسی فرهنگی در جهت مطلوب آموزش و پرورش صحیح است. البته این آموزش مورد نظر ایشان تمام سطوح را در بر می‌گیرد و از ابتدای تولد انسان تا هنگام مرگ او را شامل می‌شود.

در برخی از بیانات امام خمینی منظور از فرهنگ، همان وزارت آموزش و پرورش است و منظور از اصلاح فرهنگی، اصلاح در برنامه‌ریزی‌های درسی و آموزشی همین وزارتخانه است؛ « مبدأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های ملت است و اصولا راه اصلاح مملکت در اصلاح فرهنگ آن نهفته است.» (۲۱) بنابراین دستگاه فرهنگی متولی مهندسی فرهنگی از منظر امام خمینی، تمام دستگاههای فرهنگی مخصوصا آموزش و پرورش، دانشگاهها، صدا و سیما و مطبوعات هستند که می‌توانند با تأثیر مثبت یا منفی نوع خاصی از فرهنگ را در جامعه القا کنند که در صورت دمیدن روح استقلال و خودباوری در ذهن جوانان کشور در واقع مهندسی فرهنگی صحیح رخ می‌دهد و هر گاه این وضعیت بر عکس شود و دستگاههای فرهنگی در برنامه‌ریزی‌های خود غرب و دیگران را محور تمام امور معرفی کنند، در آن صورت هویت اصیل فرهنگی دچار خدشه می‌شود و در واقع مهندسی فرهنگی بر مدار خواسته‌های دیگران صورت می‌گیرد؛ «اینها نیروی انسانی ما را از بین بردند و نگذاشتند رشد بکنند. در بین خود کشور ما جوری کردند که محتوای انسان را از بین بردند. صورتی گذاشتند و محتوا را گرفتند.... استقلال فکری و استقلال روحی ما را از دستمان گرفتند.... هر چه می‌شد در ذهن همه این بود که باید از خارج این کارها درست بشود.» (۲۲)

از دیدگاه امام خمینی چاره این امر از بین بردن آن روحیه خودباختگی در برابر دیگران و تقویت روح اعتماد به نفس است و از طریق همین مهندسی فرهنگی می‌توانیم به خواسته‌های خود برسیم؛ «ما باید این را بفهمیم که همه چیز هستیم و از هیچ کس کم نداریم و ما که خودمان را گم کرده بودیم باید این خود گم کرده‌ای را پیدا کنیم.» (۲۳)

نتیجه‌گیری

امام خمینی، مهندسی فرهنگی را عبارت از تلاشی می‌داند که به دنبال احیای هویت فرهنگی اصیل بومی است؛ این امر به دنبال شناخت صحیح از خود ـ که با شناخت و نفی غیرها نیز همراه است ـ به ظهور می‌رسد. چنین هویتی با بازگشت به جوهره آموزه‌های اسلامی به دست می‌آید که در آن انسانیت انسان ظهور پیدا می‌کند و تجلی آن نیز پیدایش باورهایی همچون استقلال، خودباوری، عدم سلطه پذیری، حمایت از پیشرفت واقعی و مظاهر واقعی تمدن، نفی هر گونه تقلید غیر عقلانی از دیگران، حفظ کرامت اصیل انسانی و... می‌باشد.

در این راستا عملی شدن مهندسی فرهنگی منوط به کارکرد صحیح نهادهای فرهنگی مخصوصا آموزش و پرورش است که با درونی کردن عناصر مذکور در ذهن جوانان و دانشجویان آینده‌ای درخشان و متناسب با آموزه‌های اسلامی و بومی قابل دسترسی خواهد بود. «احیای این هویت انسانی رمز پایداری، قدرت و پیشرفت کشور و تداوم و استواری انقلاب اسلامی نیز در گرو احیای این هویت یعنی تقویت انسانیت انسان خواهد بود.» (۲۴)

پی‌نوشت‌ها در دفتر نشریه موجود می‌باشد.

منبع : مرکز اسناد انقلاب اسلامی